

سیمای پیامبر در شعر شوقی

دکتر طاهره اختری

استادیار دانشکده علوم انسانی دانشگاه شاهد

(از ص ۳۷ تا ۵۶)

چکیده:

مدیحه سرایی یکی از فنون اصیل و ریشه دار ادبیات عرب است و از حیث مضمون شاخه‌های متنوعی دارد که مدح پیامبر یکی از شاخه‌های آن است. مدح نبوی در عصر حیات آن حضرت پدید آمد و در قرن هفتم با عنوان اصطلاحی بدیعیات استمرار یافت. بدیعیه سرایان غالباً موضوعاتی همچون وصف اخلاق و صفات و فضایل پیامبر، ذکر اماکن نزول وحی، وصف حسب و نسب پیامبر و بیان گوشه‌هایی از اخبار و سیره آن بزرگوار را مورد توجه قرار داده‌اند. شوقی که یکی از شاعران بدیعیه سرای معاصر است همچون اسلاف خود در تصویر سیمای پیامبر به موضوعاتی چون میلاد، مناقب و فضایل پیامبر، معجزه و کرامات، معراج، دین و نظام سیاسی-اجتماعی اسلام و جهاد و توسل و شفاعت پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: پیامبر، میلاد، فضایل، معجزه، معراج، جهاد، شفاعت،

شوقی.

مقدمه:

انسانها در طول تاریخ همواره نسبت به فضایل و ارزش‌ها احساس مشترک داشته و افراد قوی، شجاع، باهوش، و ... را مورد ستایش و تحسین قرار داده‌اند. ستایش مظاهر قدرت و عظمت در طبیعت، تقدیس خدایان، تعظیم در برابر پادشاهان و فرمانروایان، و تجلیل از بزرگان و دانشمندان که در ادبیات هر قوم و ملتی به چشم می‌خورد، تبلور این احساس مشترک و آن نگاه تحسین‌آمیز است.

طبیعت خشک و خشن عربستان بیش از هر نقطه دیگر، زمینه را برای ستایش فضایی چون سخاوت و شجاعت فراهم آورده و اشعار فراوانی در ستایش احسان و مدارا، حمایت از همسایگان، ستایش کریمان و مصلحان، و قهرمانان مبارزه با فقر و درندگان، و راهزنان و مهاجمان در بین قبایل عرب به جا مانده است.

با ظهور اسلام مدیحه سرایی با مضامین نوین آغاز گردید و شاعران به تبلیغ دین جدید و ستایش فضایل پیامبر (ص) و یاران و پیروانش پرداختند و از همین زمان مدح نبوی، که یکی از فنون بلند شعر و ادب در بیان عواطف دینی است، آغاز شد. اَعشى (۶۲۹م) نخستین شاعر جاهلی است که پیامبر (ص) را در قصیده‌ای با مطلع:

أَلَمْ تَفْتَمِضْ عَيْنَاكَ لَيْلَةَ أَرْمَدَا وَ عَادَكَ مَا عَادَ السَّلِيمَ الْمَسْهَدَا؟

ستوده است (دیوان، ص ۱۰۰) السليم: مجروح مشرف به مرگ که از باب تفاضل به سلامت، به این نام نامیده

شده است.

آیا مانند کسی که گرفتار چشم درد است شب دیده بر عم نهادی و اندیشه‌هایی که در ذهن بیمار بیخواب خنور می‌کند در ذهن تو نیز خنور کرده است؟

و «بانث سعاد» با مطلع:

بَانَتْ سُعَادٌ وَقَلْبِي الْيَوْمَ مَتَبُولٌ مُتَيَّمٌ إِثْرَهَا لَمْ يُسَدَّ مَكْبُولٌ

(دیوان، ص ۲۶)

سعاد رفت و امروز دلم بیمار است و در زنجیر عشق او گرفتار، و به فدیة نیز آزاد نشده است.

مشهورترین قصیده‌ای است که توسط شاعر جاهلی کعب بن زهیر (۶۶۲م) در مدح

پیامبر(ص) سروده شده و «برده» نام گرفته است.

پس از این دو، حسان (۶۷۴م) نخستین شاعر مسلمانانی است که در مدح پیامبر(ص) قصاید فراوانی به نظم در آورده و «به شاعر النبى» مشهور شده است.

اما مدح پیامبر(ص) به مفهوم اصطلاحی بدیعه سرایی در قرن هفتم در جو ادبیات صوفیانه و با انگیزه دینی و ادبی پدید آمد. (المدائح النبویه، زکی مبارک، ص ۱۷، الادب الصوفی فی مصر، علی صافی حسین، ص ۲۱۶، شعر صفی الدین الحلّی، جواد احمد علوش، ص ۱۲۸)

در این فن معمولاً شاعران ضمن ستایش صفات و اخلاق و فضایل پیامبر(ص)، از اماکن نزول وحی سخن به میان آورده، یا در اثنای سخن از حسب و نسب آن حضرت به ذکر گوشه‌هایی از اخبار و سیره نبوی می‌پردازند، اما در هر حال توسل و شفاعت خواهی ویژگی بارز این فن است. (الادب صوفی فی مصر، ص ۲۱۷ و پس از آن)

اشعار بوصیری (۱۲۹۶م) در مدح پیامبر نخستین شعر اصیل در این فن به شمار می‌رود. مشهورترین قصیده وی که «برده» نام دارد با مطلع:

أَمِنَ تَذْكَرِ جِيرَانِ بَدَى سَلَمٍ مَرَجَتْ دَمْعًا جَرِيٌّ مَن مُقَلَّةِ بَدَمٍ؟
آغاز می‌شود. (قصیده برده، ص ۱۴)

آیا به یاد یاران «ذی سلم» اشک دیده به خون آغشته‌ای؟

برده بوصیری که بنیاد بدیعه سرایی بر آن استوار گردیده است، مورد توجه بسیاری از ادب پژوهان و شارحان و نیز مورد استقبال فراوان مردم قرار گرفت و شاعران و ادیبان بسیاری با آن به معارضه پرداختند، تا جایی که می‌توان گفت همه شاعرانی که پس از وی به مدح پیامبر(ص) پرداخته‌اند از او الهام گرفته‌اند. در دوره معاصر نیز شاعران بسیاری به معارضه با «برده» برخاسته‌اند، که از آن جمله می‌توان از شاعر نامی عرب، سامی البارودی (۱۹۰۴) نام برد که قصیده «کشف الغمة فی مدح سید الائمة» را با مطلع:

يَارَائِدُ الْبَرْقِ يَمُّمُ دَارَةَ الْعَلَمِ وَاحِدُ الْعَمَامِ إِلَى حَيْثُ بَدَى سَلَمٍ
در معارضه با آن سروده است. (المدائح النبویه، ص ۱۶۷)

(ای برق هدایت‌گر به سوی «دارالعلم» روکن و ابرها را به منطقه «ذی سلم» سرق ده).

احمد شوقی (۱۹۳۲) یکی دیگر از شاعران مشهور دوره معاصر است که در معارضه با برده، بوضیری قصیده‌ای با عنوان «نهج البرده» و با مطلع:

رَبِّمَّ عَلَيَّ انْتَاعَ بَيْنَ الْبَانِ وَالْعَلَمِ أَحَلَّ سَنَكَ دَمِي فِي الْأَشْهُرِ الْحُرْمِ

را به نظم در آورده است. الشرفیات ج ۱/ص ۹۰

آهویی در آن بهن دشت، در ناحیه «بان» و «علم» خون مرا در ماههای حرام مباح شمرد.

شوقی در مدح پیامبر (ص) دو قصیده دیگر نیز به نامهای «همزیه» و «ذکری المولد» دارد که ایمان و اعتقاد دینی شاعر در این قصائد تبایر یافته است. واریسی این ایمان و اعتقاد که در ستایش پیامبر (ص) و تصویر شخصیت والای او تجلی نموده بر عهده این مقاله است.

محورهای شخصیت پیامبر در شعر شوقی

میلاذ

یکی از مهمترین محورهایی که شاعر در وصف سیمای پیامبر (ص) بدان پرداخته میلاذ است. میلاذ او، میلاذ نور و هدایت و میلاذ دین نوین است، جبرئیل و فرشتگان و همه ساکنان آسمان میلاذ او را به جهان بشارت می‌دهند و جهان و عرش و بهشت و سدرة المنتهی از مزده این بشارت برخوردار می‌نشدند و لبخند بر لب زمان می‌نشینند:

وُلِدَ الْهُدَىٰ وَالْكَائِنَاتُ ضِيَاءُ وَفَمُ الزَّمَانِ تَبَسُّمٌ وَثَنَاءُ
وَالرُّوحُ وَالْمَلَأُ الْمَلَائِكِي حَوْلَهُ لِلدِّينِ وَالْذُنْيَا بِهِ بُشْرَاءُ
وَالْعَرْشُ يَزْهَوُ، وَالْحَضِيرَةُ تَزْدَهِي وَالْمُنْتَهَىٰ وَالسَّدْرَةُ الْعَصْمَاءُ (همان، ۳۴)

آمنه با میلاذ او ید بیضا از آستین به در آورد و طوق هدایت برگردن بشریت آویخت، فضای کعبه و آسمان مکه نور باران شد و مدینه را رایحه مشک فراگرفت:

وَأَسَدَتْ لِلْبَرِّيَّةِ بِنْتُ وَهَبٍ بَدَأَ بِيضَاءَ، طَوَّقَتِ الرَّقَابَا
فَقَامَ عَلَيَّ سَمَاءُ الْبَيْتِ نُورًا بُضِيءُ جِبَالِ مَكَّةَ وَالنَّقَابَا
وَضَاعَتْ يَثْرُبُ الْفَيْحَاءُ مِسْكَاً وَفَاحَ الْقَاعُ أَرْجَاءَ وَطَابَا (همان، ۵۱)

راویان از زمان میلاذ پیامبر (ص) حوادثی را در اطراف و اکناف جهان ثبت کرده‌اند. غالب مدیحه سرایان به وصف این رخدادها پرداخته‌اند. شوقی نیز به تقلید از شاعران

پیشین همچون بوصیری در ذکر پاره‌ای از این رخدادها مانند: به لرزه در آمدن عرش ستمکاران، خاموش شدن آتشکده‌های فارس، خشکیدن دریاچه ساوه و شکاف کنگره‌های ایوان مداین، داد سخن داده است:

دُعِرَتْ عُرُوشُ الظَّالِمِينَ، فَزُلْزِلَتْ
وَعَلَّتْ عَلَيَّ تَسِيجَانِهِمْ أَصْدَاءُ
وَالنَّارُ خَاوِرَةٌ الْجَوَانِبِ حَوْلَهُمْ
خَمَدَتْ ذَوَائِبُهَا، وَ غَاصَّ الْمَاءُ
رَبَعَتْ لَهَا شَرْفَ الْإِيوَانِ، فَأَنْصَدَعَتْ
مِنْ صَدْمَةِ الْحَقِّ، لَامِنْ صَدْمَةِ الْقُدَمِ

(همان، ص ۳۵ و ۱۹۷)

مناقب و فضایل:

ذکر مناقب و فضایل پیامبر(ص) فلسفه اصلی مدح نبوی بوده و مدیحه سرایان هر یک به نوبه خود پاره‌ای از آن‌ها را بر شمرده‌اند. فضایی که شوقی پیامبر را به آن ستوده متنوع است اما فضایل اخلاقی گسترده‌ترین حوزه ستایش آن حضرت در شعر شوقی است و خود قابل تقسیم به حوزه‌های دیگر.

برخی از این مناقب به دوران کودکی پیامبر(ص) اختصاص دارد. او یتیمی است از خانواده‌ای فقیر و این ویژگی نیز در او قابل ستایش؛ چراکه یتیمی او برخلاف معمول - که به دلیل فقدان سرپرست، شخص را از جهات مختلف گرفتار نقصان و کاستی می‌کند - مایه خیر و برکت و سبب شکوفایی استعدادهایی بوده است که او را تا عالی‌ترین مراتب انسانی یعنی رسالت بالا برده و تا قاب قوسین او آدنی به محبوبش نزدیک کرده است:

وَأَرْسَلَ عَائِلًا مِنْكُمْ يَتِيمًا
دَنَا مِنْ ذِي الْجَلَالِ فَكَانَ قَابَا

(همان، ص ۷۱)

نَعَمَ الْيَتِيمُ بَدَتْ مَخَائِلُ فَضْلِهِ
وَالْيَتِيمُ رَزَقَ بَعْضُهُ وَ ذَكَاءُ

(همان، ص ۳۵)

صداقت، راستگویی و امانت داری بارزترین ویژگی دوران کودکی اوست که به او لقب «امین» داده و توجه همگان را به او معطوف کرده بود:

بِسَوِيِّ الْأَمَانَةِ فِي الصَّبَا وَالصَّدْقِ لَمْ
يَعْرِفُهُ أَهْلُ الصَّدْقِ وَالْأَمْنَاءُ

(الشرفیات، همان، ص ۳۵)

برترین کائنات و شایسته‌ترین رسولان است و در لوح آفرینش دومین الفبای هستی:
 اسْمُ الْجَلَالَةِ فِي بَدِيعِ حُرُوفِهِ أَلِفٌ هُنَاكَ، وَإِسْمُ طِهِّ الْبَاءِ (همان، ۳۴)
 نام محمد طغرای اسامی پیامبران، و صحیفه نام پیامبران به نام او ممه‌ور است:
 نَظَّمْتُ أَسَامِي الرُّسُلِ فَهِيَ صَحِيفَةٌ فِي اللُّوْحِ، وَاسْمُ مُحَمَّدٍ طُغْرَاءُ (همان)
 شوقی پیامبر را به پاکی نسب می‌ستاید و بر این باور است که خاندان نبوت، از طرف
 پدر و مادر هر دو، حنیف و یکتا پرست بوده‌اند و از آلودگی شرک و جاهلیت مبرا:
 بَيْتُ النَّبِيِّنَ الَّذِي لَا يَلْتَقِي إِلَّا الْخَنَائِفُ فِيهِ وَالْخُنَفَاءُ (همان)

او پیش از پداریش نوری در صلب آدم و رحم حوا بود و در هاله‌ای از انوار پاک‌ی و
 طهارت. و پدارن و اجدادش در انتساب به او کسب فضیلت و افتخار نمودند؛ چرا که گاه
 اصل و ریشه از فرع و شاخه بهره می‌گیرد:

تَمُّوا إِلَيْهِ فَزَادُوا فِي الْوَرَى شَرْفًا وَرُبَّ أَصْلٍ لِفَرْعٍ فِي الْفَخَارِ تَمُّى
 حَوَاهِ فِي سُبُحَاتِ الطَّهْرِ قَبْلَهُمْ نُوْرَانٍ قَامَا مَقَامَ الصُّلْبِ وَالرَّحِمِ (همان، ۱۹۵)
 او راز سر به مهری است که جز جبرئیل و غار حرا از درک آن عاجزند. چرا که انس او
 بالذت تنهایی و خلوت حرا بیش از انس با دوستان و نزدیکان بوده است:

سَائِلُ حِرَاءٍ، وَرُوحُ الْقُدُسِ، هَلْ عَلِمَا مَصُونٌ سَرٌّ عَنِ الْإِدْرَاكِ مُنْكَتِمٍ؟
 وَوَحْشِيَّةٌ لَابْنِ عَبْدِ اللَّهِ بَيْنَهُمَا أَشْهَى مِنَ الْأَنْسِ بِالْأَحْبَابِ وَالْحَسَمِ
 (همان، ۱۹۵ - ۱۹۶)

خشم و رضای او تنها برای حق است، نه از سر بعض و کینه، و یا تظاهر به حلم و
 شکیبایی. از این رو چون داوری کند کس در آن تردید ننماید، چنان که قضای الهی تردید
 ناپذیر است:

وَإِذَا غَضِبْتَ وَانْمَا هِيَ غَضِبَةٌ فِي الْحَقِّ، لَا ضِغْنٌ وَلَا بَغْضَاءُ
 وَإِذَا رَضِيتَ فَذَاكَ فِي مَرْضَاتِهِ وَرِضَى الْكَثِيرِ تَحْلُمٌ وَرِيَاءُ
 وَإِذَا قَضَيْتَ فَلَا ارْتِيَابَ، كَأَنَّمَا جَاءَ الْخَصْمَ مِنَ السَّمَاءِ قَضَاءُ (همان)

قلمرو تحت حمایتش چندان نفوذ ناپذیر است که حتی قیصرها و پادشاهان را نیز یاری دست اندازی به آن نیست و حریمش همانند حرم الهی است که هر که در آن پناه گیرد از تعرض در امان خواهد ماند:

و اذا حميت الماء لم يُورَدْ، ولو أَنْ الْقِيَاصِرَ وَالْمَلُوكَ ظِمَاءُ
و اذا اجرت فأنت بيت الله، لم يَدْخُلُ عَلَيْهِ الْمَسْتَجِيرُ عِدَاءُ (همان)

در مصاف با دشمن چون شیر می خروشد؛ اما مدارا و شکیبائیش در برابر سفیهان و جاهلان عرصه را بر آنان تنگ می کند:

و اذا مشيت الى العدا فغضنفر و اذا جريت فأنت النكباء
و تَمُدُّ جِلْمَكَ لِلْسَفِيهِ مُدَارِيًّا حتى يضيق بعرضك السفهاء (همان)

هیبت و وقار او نه چنان است که مردم را از گرد او بپراکند بلکه در همان حال به او عشق می ورزند و به کرم او امید دارند؛ چرا که محبت و هیبتش خدایی است. از این رو قلب قهرمانان و مجاهدان به عشق او می تپد، و با آن که می دانند در میدان نبرد کشته خواهند شد سر از پا نشناخته به او می پیوندند:

في كل نفسٍ من سطاك مهابة و لكل نفسٍ في نداك رجاء (همان)
تهفو إليك - وإن أدميت حبتنا في الحرب - أفئدة الأبطال والبهم
محبته الله ألقاها، و هيئته على ابن أمنة في كل مُصْطَدَمٍ

(همان، ص ۲۰۰)

همه این فضایل سبب شده است تا فضیلت منحصر به فرد دیگری به او ارزانی شود؛ چرا که خدا روزی همه بندگان را به مشیت خود تقسیم می کند اما پیامبر را در انتخاب روزی مخیر کرده است:

اللَّهُ قَسَمَ بَيْنَ النَّاسِ رِزْقَهُمْ و أنت حُيِّرْتَ فِي الْارْزَاقِ وَالْقِسَمِ

(همان، ۲۰۱)

علاوه بر اخلاق و رفتار، گفتار پیامبر نیز مورد ستایش و تحسین قرار گرفته است؛ چرا که سخنانش رایحه نغمه قدسی قرآن دارد، و حکمتهای گرانبهایش خردها را سیراب می کند:

أما حديثك في العقول فمشرق
هو صبغة الفرقان، نفحة قدسه
و العلم و الحكيم القوالى الماء
و السين فى سوراته و الرءاء (همان، ص ۳۷)
معجزه و كرامات:

یکی از بزرگترین فضایل پیامبر معجزه و کرامات اوست. او پیامبری است امی و
والامقام و علما جملگی ریزه خواران خوان دانش اویند. معجزه بزرگش قرآن است که او را
از هر معجزه‌ای بی‌نیاز می‌کند؛ چرا که قرآن باغی است سرسبز و شاداب، که شرح و تفسیر
و بیان، بی‌درپی به آن سرسبزی و طراوت و شادابی تازه می‌بخشد و آبشار جاری وحی
لوح و قلم را همواره سیراب می‌گرداند:

يا أَيُّهَا الْأُمِّيُّ حَبِّبْ رَتْبَةً
الذِّكْرُ آيَةٌ رِيكُ الْكُبْرَى الَّتِي
و حديقه الفرقان ضاحكه الربا
و الوحى يقطر سلسلا من سلسل
فى العلم أن دانت بك العلماء
فيها لباقي المعجزات غناء
بالترجمان، شذية، غناء
و اللوح و القلم البديع رواء

(همان، ۳۴، ۳۷)

اعجاز قرآن در جنبه‌های بلاغت، نظم و اسلوب، معنا و مضمون و ... قرن‌ها توجه ادبای
عرب و غیر عرب را به خود جلب نموده است. بدیعه سرایان نیز هر یک به ابعادی از آن
پرداخته‌اند. شوقی در این باب به اختصار سخن می‌گوید و بیش از همه به جنبه‌های بلاغی
قرآن نظر دارد؛ چرا که قرآن سرچشمه فصاحت، بلاغت و بیان است و همه فصیحان و
بلیغان شاگردان این مکتب‌اند:

صدر البيان له اذا التقت اللغى
و تقدم البلغاء و الفصحاء (همان، ۳۷)

با ظهور قرآن تورات و انجیل منسوخ گشتند و توجه ادیبان و فصیحان از بازار عکاظ -
که از بزرگترین بازارهای موسمی و مجامع ادبی عصر جاهلی است - به غار حرا معطوف
گردید:

سخت به التوراة و هى و ضيئة
لما نمسى فى (الحجاز) حكيمه
و تخلف الانجيل و هو ذكاء
فصت (عكاظ) به، و قام جراء (همان)

سبک قرآن، سبک و شیوه ادبای عرب را به سخره گرفت، و چون اصحاب بلاغت خود را در برابر آن عاجز دیدند، از روی حسد پیامبر را شاعر و ساحر نامیدند:

أزرى بمنطقِ أهله و بيانهم
وحسبي يُفَصِّرُ دونه البلغاءُ
حسدوا، فقالوا: شاعرٌ أو ساحرٌ
و من الحسود يكون الاستهزاء

(همان)

اعجاز مضمون و محتوای قرآن نیز از نظر شوقی دور نمانده است. در بیان او غنای مضامین قرآن بدان پایه است که لفظ شریف آن به تنهایی قادر است انسان را به حق و تقوا و عطوفت توصیه نماید:

يَكاد في لفظه منه مشرفة
يوصيك بالحق، و التقوى و بالرحم

(همان، ص ۱۹۷)

در باب کرامات اما شوقی نمونه‌های اندکی دارد. نخست حادثه مربوط به پیش از بعثت است که در ملاقات حضرتش با راهبان مسیحی، ابری بر فراز وی سایه افکند و باران آن، دیر نشینان و راهبان قله‌ها را سیراب کرد:

و ظَلَلْتَهُ فَصارت تستظلُّ به
مُنجبة لرسول الله أُسْرِيها
غمامةٌ جَدَّبَتْها خَيْرَةُ الدَّيْمِ
فَعائِدُ الدَّيْرِ، و الرُّهْبَانُ فِي القِمَمِ

(همان، ۱۹۶)

حادثه دیگر به زمان هجرت مربوط می‌شود؛ آن گاه که مشرکان نقشه قتل پیامبر را کشیدند، او به قصد هجرت از مکه خارج و در حالی که ابوبکر نیز او را همراهی می‌کرد وارد غار شد. به فرمان خدا، عنکبوت تاری بر در غار تنید و کبوتران بر فراز غار به پرواز درآمدند تا مشرکان گمان برند که کسی به تازگی وارد غار نشده است. لذا همچون باطلی که در برابر شکوه حق با شکست مواجه شده است نومید بازگشتند و به این ترتیب پیامبر در سایه لطف الهی از شر مشرکان رهایی یافت:

وهل تمثّل نسج العنكبوت لهم
كالغاب، والحائثات الرُعْب كالرَّحْمِ؟

فَادُ بَرُوا، وَوَجُوهُ الْاَرْضِ تَلْعَنُهُمْ كِبَاطِلٍ مِنْ جَلَالِ الْحَقِّ مِنْهُمْ
لَوْلَا يَدُ اللَّهِ بِالْجَارِينَ مَاسِلِمَا وَعَيْنُهُ حَوْلَ رُكْنِ الدِّينِ، لَمْ يَنْقَمْ
تَوَارِيَا بِجَنَاحِ اللَّهِ، وَاسْتَتَرَا وَمَنْ يَضُمُّ جَنَاحَ اللَّهِ لَا يَضْمُ

(همان، ص ۱۹۹)، (شاعر در بیت اول به حدیث «نسخ العنکوت» اشاره کرده است. رک: مسند، ح ۱/ ۳۴۸)

تسبیح سنگریزه‌ها در دستان مبارک آن حضرت، یکی دیگر از کرامات مورد اشاره شوقی است:

هَلْ أَبْصَرُوا الْأَثْرَ الْوَضَاءَ، أَمْ سَمِعُوا هَمْسَ التَّسَابِيحِ وَالْقُرْآنِ مِنْ أُمَّمٍ؟

(همان، ۱۹۹)

«همس التسابیح» اشاره به حدیث سنگریزه هاست و چه بسا منظور شاعر از «الانثر الرضاء» (همان حدیث شق

القدر باشد رک: بحار الانوار، مجلسی، ج ۱۷ / ص ۳۷۷)

و جاری شدن چشمه زلال از بین انگشتان و سیراب کردن یاران، رویدادی دیگر:

لَمَّا دَعَا الصَّحْبُ يَسْتَسْقُونَ مِنْ ظَمَاءٍ فَاضَتْ يَدَاهُ مِنَ التَّنْسِيمِ بِالسَّمِّ
معراج:

(همان، ۱۹۶)

اما رخدادهایی از این دست در زندگی آن حضرت، در مقایسه با معراج چندان بزرگ به نظر نمی‌رسد. معراج یکی از زیباترین و شگفت‌ترین صحنه‌های زندگی پیامبر است. شگفتی این حادثه چنان است که برخی را به ویژه در خصوص معراج جسمانی به تردید واداشته است. شوقی در پاسخ کسانی که به معراج با تردید نگریسته‌اند آن را نشانه عظمت پیامبر و لطف و مشیت الهی قلمداد می‌کند؛ چرا که جسم پیامبر که طاهرترین اجسام، و از جنس نور و عطر و شکوه و لطافت است، شایستگی آن را دارد که به بالاترین منزلت و مقام عروج نماید، مقامی که خورشید و جوزا را نیز بدان راهی نیست:

يَا أَيُّهَا الْمُسْرَىٰ بِهٖ شَرَفًا إِلَىٰ مَا لَا تَنَالُ الشَّمْسُ وَالْجُوزَاءُ
يَتَسَاءَلُونَ - وَأَنْتَ أَطَهَّرُهُ هَيْكَلًا - بِالرُّوحِ أَمْ بِالْهَيْكَلِ الْإِسْرَاءُ
بِهِمَا سَمَوَاتٌ مُطَهَّرَتَيْنِ، كِلَاهُمَا نُورٌ، وَرِيحَانِيَّةٌ، وَبِهَاءُ
فَضْلٌ عَلَيْكَ لَذِي الْجَلَالِ وَمِنَّةٌ وَاللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَرِي وَيَشَاءُ (همان، ۳۹)

شوقی داستان معراج را به تفصیل بیان می‌کند. پیامبر شبانه به مسجد الاقصی می‌رود، جایی که فرشتگان و پیامبران به انتظار ایستاده‌اند و چون پیامبر از آن جا می‌گذرد، همانند شهاب‌هایی که ماه را احاطه کرده‌اند، یا سپاهیانی که اطراف پرچم گرد آمده‌اند، وجود مبارکش را در میان می‌گیرند و پیامبران بزرگ در نماز به او اقتدا می‌کنند؛

أَسْرَى بِكَ اللَّهُ لَيْلًا، اذْ مَلَائِكُهُ وَ الرَّسُلُ فِي الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى عَلَى قَدَمٍ
لَمَّا خَطَرَتْ بِهِ التَّفُؤُا بِسَيِّدِهِمْ كَاشِهَبٍ بِالْبَدْرِ، أَوْ كَالْجُنْدِ بِالْعَلَمِ

(همان، ۱۹۸)

پیامبر سوار بر براق افلاک را در می‌نوردد و به آسمانی قدم می‌نهد که هیچ بال پرواز یا پای پیاده‌ای را یارای رسیدن بدانجا نیست. پیامبران در زیر عرش در مراتب خود متوقف می‌شوند و عرش، تنها در اختیار محمد قرار می‌گیرد. گویی خدا با این تقرب می‌خواهد نعمتش را بر پیامبرش افزون کند:

جُبَّتِ السَّمَاوَاتِ أَوْ مَا فَوْقَهُنَّ بِهِمْ عَلَى مَنْوَرَةٍ دُرِّيَّةٍ اللَّجْمِ
حَتَّى بَلَغَتْ سَمَاءً لَا يُنْظَرُ لَهَا عَلَى جَنَاحٍ، وَلَا يُسْعَى عَلَى قَدَمٍ
وَقِيلَ: كُلُّ نَبِيٍّ عِنْدَ رَبِّهِ وَ يَا مُحَمَّدُ، هَذَا الْعَرْشُ فَاسْتَلِمِ
وَ ضَاعَفَ الْقُرْبُ، مَا قُلِدْتُ مِنْ مِثْنِ بِلَا عِدَادٍ وَ مَا طَوَّقْتُ مِنْ نِعَمِ

(همان، ۱۹۹-۱۹۸)

در این جا به بیان فلسفه معراج می‌پردازد، سفری که گویی برای آن تدارک دیده شده است تا پیامبر بر اسرار غیب آگاه گردد و علوم کائنات را فراگیرد؛ از این رو اسرار لوح و قلم در اختیار او قرار می‌گیرد و خزانه‌های علم و حکمت بر او نمایان می‌گردد:

خَطَّطْتَ لِلدِّينِ وَ الدُّنْيَا عِلْمَهُمَا يَا قَارِيءَ اللُّوحِ، بَلْ يَا لَامِسَ الْقَلَمِ
أَحَطَّتْ بَيْنَهُمَا بِالسَّرِّ، وَ انْكَشَفَتْ لَكَ الْخَزَائِنُ مِنْ عِلْمٍ، وَ مِنْ حِكْمِ

(همان، ۱۹۸)

فلسفه معراج تنها بیان عظمت و منزلت پیامبر نیست، بلکه پیامبر نیز مایه شکوه و زیبایی، و مرکز شعاع‌های منزلگاههای معراج است. گویی در این سفر همه زیبایی‌ها در او

تجلی یافته و چشم‌ها همه به او دوخته شده به تعبیر زیبایی شوقی، او هم آینه است و هم آینه‌دار و هم زیبارویی که تصویرش در آینه منعکس شده است:

فی کلّ منطقة حواشی نورها نون، و أنت النقطه الزهراء
 أنت الجمال بها، و انت المجتلی و الکف، و المرآة، و الحسناء

(همان، ۳۹)

خدا در این سفر پیامبر را به مهمانی فراخوانده و برایش سفره‌ای از طعام‌های بهشتی گسترانیده است. اکنون عرش و عرشیان همه در اختیار اویند و او سوار بر شانه‌های جبرئیل تنها به مهمانی خدا می‌آید و بر سر خوانی می‌نشیند که دیگر پیامبران در آن اذن حضور ندارند:

الله هَيَّأَ مِنْ حَظِيرَةِ قُدْسِهِ نُزْلاً لَذَلِكَ لَمْ يَجْزُهُ عِلاءُ
 العرش تحتك سُدَّةً و قوائمًا و مناكب الروح الامين و طاء
 و الرُّسُلُ دُونَ العرشِ لَمْ يُؤذَنَ لَهُمْ حاشا لِغَيْرِكَ موعِدٌ و لقاء

(همان)

خاندان و اصحاب:

شوقی پس از بیان فضایل و کرامات پیامبر به ستایش خاندان و اصحاب آن حضرت می‌پردازد؛ چرا که تصویر آنان نیز می‌تواند نمودار کوچکی از تصویر پیامبر باشد. او بر خاندان پیامبر دروهای بیکران نثار می‌کند، آنان که برگزیدگان خدا و پرچمدار بیت و حرم‌اند و آن گاه که چهره روزگار در اثر سختی‌ها در هم کشیده شود، با گشاده رویی بر حوادث روزگار لبخند می‌زنند و با عزم و همت به مصاف سختی‌ها می‌روند:

وَصَلِّ رَيْئِي عَلَى آلِ بِهِ نُحِبُّ جَعَلَتْ فِيهِمْ لُؤَاءَ الْبَيْتِ وَ الْحَرَمِ
 بَيْضُ الْوَجُوهِ، وَ وَجْهُ الدَّهْرِ ذُو حَلْكَ شَمُّ الْأَنْوَابِ، وَ أَنْفُ الْحَادِثَاتِ حَمِي

(همان، ۲۰۷)

شوقی وصف یاران آن حضرت را از خدیجه و علی آغاز می‌کند؛ که پیش از همه دعوتش را لبیک گفتند، آن گاه به اندک پیروان فقیر و ضعیف وی می‌پردازد که، به نیروی اعجازگر ایمان - که قادر است یخ را نیز به لشکر بی صدا تبدیل کند - همچون صخره‌های

سخت در برابر مشرکان ایستادند، آزارشان را از پیامبر دفع نمودند، بنیانشان را برکنندند و بت‌هایشان را در هم شکستند و به تلی از خاک تبدیل کردند:

| | |
|---|--|
| هل كَانَ حَوْلَ مُحَمَّدٍ مِنْ قَوْمِهِ | إِلَّا صَبِيٌّ وَاحِدٌ وَ نِسَاءٌ؟ |
| فَدَعَا، فَلَبِيَ فِي الْقَبَائِلِ عُصْبَةٌ | مُسْتَضْعَفُونَ، فَلَاتُلُّ أَنْصَاءُ |
| رَدُّوا بِبَأْسٍ عَنْهُ مِنَ الْأَذَى | مَا لَا تَرُدُّ الصَّخْرَةَ الصَّمَاءُ |
| وَالْحَقُّ وَالْإِيمَانُ أَنْ صُبَّا عَلَى | بَرْدٍ فِيهِ كَتِيبَةٌ خِرْسَاءُ |
| نَسَفُوا بِنَاءَ الشُّرْكَ فَهُوَ خِرَابٌ | وَاسْتَأْصَلُوا الْأَصْنَامَ، فَهِيَ هَبَاءُ |

(همان، ۴۰)

دین:

تفسیر و توصیف دین یکی از بهترین شیوه‌های معرفی چهره پیام‌آور آن دین است. لذا شاعران مدیحه‌سرا در راستای ستایش پیامبر دین او را نیز ستوده‌اند. شوقی نیز تفسیر مبسوطی از اسلام و نظام سیاسی - اجتماعی آن ارائه می‌دهد و از توحید به عنوان نخستین ویژگی آن یاد می‌کند؛ همان حقیقتی که سقراط در دفاع از آن جام شوکران را چون شهد شیرین سرکشید و پس از وی، حقیقت طلبان بسیاری در این راه به شهادت رسیدند؛ چرا که نظام امور بر مبنای توحید تحقق می‌یابد؛ چنانکه ایزوس - الهه مصریان قدیم - زمانی توانست حکومت خویش را قوام ببخشد که اداره آن را به تنهایی عهده‌دار شد:

| | |
|---|--|
| مُبَيَّنَتْ عَلَى التَّوْحِيدِ، وَ هِيَ حَقِيقَةٌ | نَادَى بِهَا سُقْرَاطُ وَالْقَدَمَاءُ |
| وَجَدَزَ الرُّعَافَ مِنَ السُّمُومِ لِأَجْلِهَا | كَالشَّهْدِ، ثُمَّ تَابَعَ الشُّهَدَاءُ |
| إِيزِيسُ ذَاتُ الْمَلِكِ حِينَ تَوَحَّدَتْ | أَخَذَتْ قِوَامَ أُمُورِهَا الْأَشْيَاءُ |

(همان، ۳۸)

دین پیامبر دین سماحت و در عین حال دین منطق و خرد است، لذا خردمندان و اندیشه‌ورزان به آن پاسخ مثبت دادند، اما جاهلان و سفیهان، که در او هام خویش گرفتار بودند، پیامش را نشنیدند و همچنان در تاریکی او هام خویش باقی ماندند:

| | |
|---|---|
| لَمَّا دَعَوْتَ النَّاسَ لِبِي عَاقِلٌ | وَأَصَمَّ مِنْكَ الْجَاهِلِينَ نِدَاءُ |
| أَبُوا الْخُرُوجَ إِلَيْكَ مِنْ أَوْهَامِهِمْ | وَالنَّاسُ فِي أَوْهَامِهِمْ سُجْنَاءُ (همان) |

اسلام با تکیه بر توحید، اداره و اصلاح امور مردمان را برعهده گرفت و دردهای کهنه‌شان را که از روزگار ارسطو درمانی برای آن یافتن نشده بود التیام بخشید:

دَاءُ الْجَمَاعَةِ مِنْ أَرِسْطَالِيسِ لَمْ يُوصَفُ لَهُ حَتَّى أُتِيََتْ دَوَاءُ (همان)
نُورِ السَّبِيلِ يُسَاسُ الْعَالَمُونَ بِهَا تَكْفَلْتُ بِشَبَابِ الدَّهْرِ وَالْهَرَمِ

(همان، ۲۰۴)

نظام سیاسی - اجتماعی:

شوقی در توصیف نظام سیاسی - اجتماعی اسلام نمونه‌های تاریخی فراوانی ذکر می‌کند که با صرف نظر از شواهد تاریخی، تنها مهمترین و کارآمدترین ویژگی‌های آن یعنی عدالت را یادآور می‌شویم. از منظر شوقی، اسلام نظامی مبتنی بر عدالت است و ارباب و رعیت در این نظام حقوق یکسان دارند. در رأس نظام خدا قرار دارد و قاعده این هرم را توده‌های برابر انسان‌ها تشکیل می‌دهند:

فَرَسَمْتُ بَعْدَكَ لِلْعِبَادِ حُكُومَةً لَأَسْرِقَةَ فِيهَا وَلَا أُمْرَاءَ
اللَّهُ فَوْقَ الْخَلْقِ فِيهَا وَحْدَهُ وَالنَّاسُ تَحْتَ لَوَاهِهَا أَكْفَاءَ

(همان، ۳۸)

او از جنگ نیز به عنوان یکی از ضرورت‌های اصلاح نظام یاد می‌کند که به منظور برقراری حق و عدالت مقرر گردیده است:

وَالْحَرْبُ فِي حَقِّ لَدِيكَ شَرِيعَةٌ وَ مِنَ السُّمُومِ النَّاقِعَاتِ دَوَاءُ

(همان)

ویژگی مهم دیگر نظام سیاسی - اجتماعی اسلام احسان است. در این نظام فقیر و غنی هر دو حق حیات دارند. احسان در این دین یک فرضیه است؛ لذا احسانی که توأم با اذیت و منت باشد فاقد ارزش است و برای احقاق حقوق فقرا نظام زکات مقرر گردیده است. باور شوقی از این ویژگی این است که اگر انسان‌ها در انتخاب دین آزاد بودند، فقرا دینی جز اسلام بر نمی‌گزیدند:

وَالْبِرُّ عِنْدَكَ ذِمَّةٌ، وَ فَرِيضَةٌ لَا مِئِنَّةَ مِمَّنُونَةٌ وَ جَبَاءُ

جَاءَتْ فَوَحَّدَتِ الزَّكَاةُ سَبِيلَهُ حَتَّى أَلْتَقَى الْكِرْمَاءَ وَ الْبِخْلَاءُ
أَنْصَفَتْ أَهْلَ الْفَقْرِ مِنْ أَهْلِ الْغِنَى فَالْكَلُّ فِي حَقِّ الْحَيَاةِ سَوَاءُ
فَلَوْ أَنَّ إِنْسَانًا تَخَيَّرَ مَلَّةً مَا اخْتَارَ إِلَّا دِينَكَ الْفُقَرَاءُ

جهاد:

(همان، ۳۹-۳۸)

یکی از مهمترین و زیباترین موضوعاتی که شوقی در توصیف دین و ترسیم سیمای پیامبران بدان می پردازد جهاد است؛ چراکه اسلام و محمد از این ناحیه بیش از همه مورد انتقاد قرار گرفته اند؛ به گونه ای که برخی از مخالفان، اسلام را دین شمشیر و خشونت می دانند، نه دین منطق و استدلال. این افترا در عصر حاضر در بین برخی از مستشرقان به شدت رایج است. از جمله "توماس مور" در کتابی که درباره قرآن به نگارش درآورده جنگ را شر مطلق می انگارد، به گونه ای که حتی آمدن واژه جنگ را نیز در اسلام گناهی نابخشودنی می پندارد. او در مقام برتری مسیح بر محمد می گوید: «فرق است میان محمد که قوانین خدا را با نیروی سلاح بر مسلمانان تحمیل می کند، و مسیح که پیروان و مریدانش را با نیروی عشق و محبت پدران به سوی خود می خواند. (رک: شوقی وقضا بالشعر المعاصر، علی مرزوق علمی، ص ۱۳۹؛ به نقل از Muir The coran p.64-65)

او در این عقیده از مستشرق معاصر خود دکتر "ویل" متأثر است که گرچه محمد را تا مرحله نبوت بالا می برد اما در عین حال او را انسانی تلقی می کند که به جای گذشت و تسامح همواره با توطئه و جنگ افروزی حق را یاری می کند. او همچنین جاودانگی دین محمد را نیز مورد تردید قرار می دهد. (همان)

شوقی در قصیده «نهج البرده» که از شاهکارهای شعری اوست در مقام پاسخگویی و در دفاع از جهاد و جنگ، بر منطق و فطرت و طبیعت تکیه می کند، و با استناد بر تاریخ مسیحیت خواننده را به داوری فرا می خواند؛ زیرا مسیحیت که اکنون اسلام را به خشونت متهم می سازد، خود با نیروی شمشیر نشر یافته است:

قالوا: غزوت، و رُسلُ اللهِ ما بعثوا لقتلِ نفسٍ و لاجاءوا لسفكِ دمٍ
جهل، و تضليل أحلام، و فسفسطة فتحت بالسيفِ بعدالفتحِ بالقلم

لَمَّا أَنَى لَكَ عَفْوًا كُلُّ ذِي حَسَبٍ تَكْفَلُ السَّيْفُ بِالْجَهَالِ وَالْعَمَمِ

(الشرفیات، ۲۰۱)

چنانکه ملاحظه می‌شود، او ابتدا ادعای مستشرقان و دلایل آنان را به اختصار بیان می‌کند و آن را ناشی از جهل و سفسطه و تشویش اذهان می‌داند و آنگاه در مقام پاسخگویی می‌گوید که: اسلام ابتداء دست به شمشیر نمی‌برد، بلکه در عین برخورداری از قدرت، نخست با مراسله و مفاهمه دین را تبلیغ می‌نماید و پس از طی همه راههای مسالمت‌جویانه در صورت خودداری مشرکان از پذیرش اسلام، به آنان اعلان جنگ می‌دهد و در این حال نیز هرگز خود آغازگر نبوده، بلکه به مصداق آیه «فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم» (بقره/۱۹۴) حمله دشمن را پاسخ می‌دهد.

باید گفت برای ملتی که صاحب ایدئولوژی و پیام است، تبلیغ حق طبیعی به شمار می‌رود، اما به علت محدود بودن کارآیی منطق و استدلال در تبلیغ، استفاده از ابزار قدرت ضروری است. بیت سوم کاملاً گویای این است که انسان‌های شریف و دانا با منطق و استدلال اسلام را پذیرفته‌اند و اسلام تنها برای تسلیم جاهلان و سفیهان از شمشیر کمک گرفته است.

شوقی برای افتناع کسانی که با تکیه بر رحمت و عطف مسیح، اسلام را به خشونت متهم می‌کنند، با تکیه بر منطق، حوزه مسائل عقلی را از مسائل احساسی و عاطفی جدا کرده و بیان می‌دارد که: رحمت و عطف هرگز به معنای حذف مجازات و عقوبت نیست، بلکه گاهی مدارا کردن و مسامحه جامعه را به تنگنا دچار می‌کند و اعمال قدرت می‌تواند ریشه شر و فساد را بخشکاند و در جامعه آرامش و امنیت برقرار سازد:

وَالشَّرُّ إِنْ تَلَّفَهُ بِالْخَيْرِ ضَمَّتْ بِهِ ذُرْعًا، وَإِنْ تَلَّفَهُ بِالشَّرِّ يَنْحَسِمِ

(همان)

آن‌گاه با تکیه بر تاریخ مسیحیت یادآور می‌شود که مسیحیان سالیان دراز در چنگال شرک گرفتار بودند و از سوی امپراطوران روم شکنجه‌های سختی را متحمل می‌شدند، و زمانی که امپراطوران روم به دین مسیح گرویدند، با تکیه بر قدرت امپراطوری و نیروی

شمشیر، صلیب بر بتهای معابد و پرستشگاهها یافت، و بر این نکته تأکید می‌کند که اگر قدرت و حمایت امپراطوری نبود هرگز با رفق و مدارا چنین حادثه‌ای رخ نمی‌داد:

سَلِ الْمَسِيحِيَّةَ الْغُرَاءَ، كَمْ شَرِيَتْ بِالصَّابِ مِنْ شَهَوَاتِ الظَّالِمِ الْغَلِيمِ
طَرِيدَةُ الشُّرْكِ، يُؤْذِيهَا، وَيُوسِعُهَا فِي كُلِّ حِينٍ فَتَالًا سَاطِعَ الْحَدَمِ
لَوْلَا حُمَاةُ لَهَا هَبُّوا لِنَصْرَتِهَا بِالسِّنْفِ، مَا انْتَفَعَتْ بِالرَّفْقِ وَالرَّحْمِ

(همان)

نکته‌ای که از این بیان استنباط می‌شود این است که قدرت و شمشیر در اسلام هدف نیست، بلکه آنجا که در مواجهه با نابخردان و انسان‌های عاصی، ابزار استدلال و منطق کارآیی لازم را ندارد، وسیله احقاق حق و نظم امور به حساب می‌آید:

لَمَّا أَتَى لَكَ عَفْوًا كُلُّ ذِي حَسَبٍ تَكْفَلُ السَّيْفُ بِالْجَهَالِ وَالْعَمَمِ

(همان)

این نکته سبب شده است که اسلام برای جلوگیری از انحراف و افسارگسیختگی قدرت آن را مهار نموده، آداب و قوانین جهاد را به مسلمانان بیاموزد و آنان را به رعایت عهد و پیمان‌ها و حفظ حرمت‌ها ملزم نماید:

عَلَّمْتَهُمْ كُلَّ شَيْءٍ يَجْهَلُونَ بِهِ حَتَّى الْقِتَالِ، وَمَافِيهِ مِنَ الدَّمِّ

(همان، ۲۰۱)

شوقی از منظر دیگر جهاد را مایه عزت و شرف ملت‌ها قلمداد می‌کند؛ که هر ملتی از آن سرباز زند هرگز به بزرگی و شرف دست نمی‌یابد:

وَالْحَرْبُ فِي شَرَفِ الشُّعُوبِ وَإِنْ بَغَوْا فَالْمَجْدُ مِمَّا يَدَّعُونَ بَرَاءُ

(همان، ۴۰)

توسل و شفاعت:

توسل و شفاعت خواهی همواره یکی از مضامین عمده مدح پیامبر بوده که غالباً مدیحه سرایان پس از ستایش پیامبر، قصاید خود را بدان متبرک نموده، و شفاعت حضرتش را به عنوان پاداش اظهار ادب و ارادت خویش قلمداد کرده‌اند. شفاعت در اصطلاح به مفهوم دعای شیفیع در حق گناهکاران است و شفاعت خواهی

در واقع همان طلب دعا از شفیع، که یکی از سنت‌های پسندیده مسلمانان است و آیات و احادیث فراوانی بر معنای شفاعت و استحسان و فایده آن انگشت صحت و تأکید نهاده‌اند. (رک: نساء/ ۸۵، ۶۴، محمد/ ۱۹، توبه/ ۱۰۳، یوسف/ ۹۷-۹۸، صبح، البخاری، ج ۶/ ص ۱۱۱-۱۱۲، مسند، حنبل، ص ۲۷۸-۲۷۷)

به جز این تیمیه (۷۲۸ هـ) - امام و فقیه مذهب حنبلی - که بسیاری از اصول و سنت‌های مسلمانان، از جمله شفاعت را مورد انکار قرار داده، و وهابیان که شفاعت اولیای خدا را در دنیا منکر شده‌اند (الروایه فی المیزان، السیحانی، ص ۲۹۳)، هیچ یک از علمای اسلام و مذاهب گوناگون در آن تردید روا نداشته، و آیات و روایاتی را که در آن لفظ شفاعت آمده است به معنای دعا و توسل تعبیر و تفسیر نموده‌اند. (رک: الکشاف، الزمخشری، ج ۱/ ص ۵۴۳، ذیل تفسیر آیه / نساء/ ۸۵، التفسیر الکبیر، الرازی، ج ۲۷، ص ۳۷-۳۳، ذیل تفسیر آیه / غافر)

شوقی نیز که یکی از پیروان اهل سنت است، به پیروی از اسلاف خود به شدت این سنت را گرمی داشته و پاره‌ای از مداخل خود را بدان اختصاص داده است تا در برابر گناهانی که به اعتقاد او از بخشش فراتر است بدان چنگ زند و آن گاه که صالحان و پرهیزکاران با توشه عمل نیک به پیشگاه خدا و رسول بارمی یابند، او سروده‌های خویش را همراه با اشک ندامت تقدیم نماید و خود را در پناه عزت و قدرت حضرتش جای دهد:

| | |
|----------------------------------|--------------------------------|
| ان جَلَّ ذنبی عن الغفران، لی أمل | فی الله یجعلنی فی خیر معتصم |
| ألقى رجائی اذا عزَّ المجیر علی | مفرِّج الكرب فی الدارین و الغم |
| اذا خففت جناح الذل أسأله | عزَّ الشفاعة، لم أسأل سوی أمم |
| و إن تقدم ذوتقوی بصالحة | قدّمت بین یده عبرة الندم |

(الشوقیات، ۱۹۴)

شوقی همکیشان خود را نیز که پرنده شوم بدبختی بر فرازشان سایه گسترانیده و در اثر پیروی از هواهای نفسانی دچار تفرقه گردیده‌اند و اعتماد و صمیمیت از بین آنان رخت بر بسته است از یاد نمی‌برد:

سألت الله فی ابناء دینی فإن تکن الوسيلة لی أجبابا

وما للمسلمین سواک حصن
کأن التَّحس حين جرى عليهم
اذا ما الضَّرَّ مَسَّهم ونابا
أطار بكل مملكة غرابا
(همان، ص ۷۲)

أدعوك عن قومی الضعاف لأزمة
أدری رسول الله أن نفوسهم
مفتككون، فماتضم نفوسهم
فی مثلها بلقی علیک رجاء
ركبت هواها، والقلوب هواء؟
ثقة، ولا جمع القلوب صفاء
(همان، ص ۴۱)

و از خدا می خواهد که به برکت وجود مبارک آن حضرت سرانجام مسلمانان را همانند سرآغازشان نیک رقم زند :

فالطف لأجل رسول العالمین بنا
یارب أحسنت بدأ المسلمین به
ولا تزد قومه خسفا، ولا تسم
فتمم الفضل، وامنح حسن مختتم
(همان، ۲۰۷)

نتیجه:

بدیعه سرایی به مفهوم اصطلاحی آن در قرن هفتم هجری و از دل ادبیات صوفیانه و با انگیزه دینی و ادبی متولد شد. در این فن غالباً ضمن ستایش اخلاق و فضایل پیامبر، از اماکن نزول وحی سخن به میان آمده، یا در اثنای سخن از اصل و نسب حضرتش گوشه‌هایی از اخبار و سیره نبوی ذکر می‌شود و توسل و شفاعت خواهی ویژگی بارز این فن است.

اشعار بوصیری در مدح پیامبر، نخستین شعر اصیل در این فن به شمار می‌رود و "برده" بوصیری بنیاد بدیعه سرایی در ادبیات عرب و الهام بخش شاعران بدیعه سرای پس از اوست. در دوره معاصر نیز شاعران بسیاری به معارضه با آن برخاسته‌اند. شوقی یکی از این شاعران مشهور معاصر است که در معارضه با "برده" بوصیری، قصیده‌ای با عنوان "نهج البرده" سروده است. دو قصیده «همزیه» و «ذکرئی المولد» نیز تبلور ایمان و اعتقاد دینی اوست.

شوقی نیز همانند شاعران پیشین و در رأس آنها بوصیری، قصاید خویش را در

محورهای: میلاد، مناقب و فضایل، معجزه و کرامات، معراج، خاندان و اصحاب، دین، نظام سیاسی - اجتماعی و توسل و شفاعت به نظم کشیده است.

منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن حنبل، احمد، مسند، بیروت، دارصادر- المجلد الاول.
- ۳- ابن زهیر، کعب، دیوان، صنعة ابي سعيد الحسن بن الحسين العسكري، بیروت، دارالکتب العربی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۴ هـ - ۱۹۹۴ م.
- ۴- البخاری، ابو عبدالله، صحیح، شرح الکرمانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الثانية. ۱۴۱۰ هـ - ۱۹۸۱ م، المجلد السادس.
- ۵- بوصری، شرف الدین ابی عبدالله محمد، قصیده مبارکه برده، ترجمه و شرح و تفسیر حاج سید محمد شیخ الاسلام، انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۶۱.
- ۶- الحنفی، حناصر، شرح دیوان الأعشى الاکبر، بیروت، دارالکتب العربی، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ هـ - ۱۹۹۴ م.
- ۷- حسین، علی صافی، الادب الصوفی فی مصر فی القرن السابع الهجری، مصر، دارالمعارف، ۱۹۶۴ م.
- ۸- الحوت، کمال یوسف، دراسة سنن ابی داود، بیروت، دارالجنان، المجلد الاول.
- ۹- الرازی، فخرالدین محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الثانية، الجزء السابع.
- ۱۰- الزمخشري، الامام جارالله، الکشاف، نشر ادب الحوزة، الجزء الاول.
- ۱۱- السبحانی، الشیخ جعفر، الروایة فی المیزان، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ هـ ق.
- ۱۲- شوقی، احمد، الشوقیات، بیروت، دارالکتب العربی، الطبعة الثانية عشرة، ۱۳۱۴-۱۹۹۲ م، الجزء الاول.
- ۱۳- علمی، علی مرزوق، شوقی و فضایا الشعر المعاصر، بیروت، دارالنهضة العربیة، ۱۹۸۱ م.
- ۱۴- علوش، جواد احمد، شعر صفی الدین الحلّی، بغداد، مطبعة دارالمعارف، الطبعة الاولى، ۱۳۷۹ هـ - ۱۹۵۹ م.
- ۱۵- مبارک، زکی، المدائح النبویة و مدیح اهل البيت، دمشق، مكتبة الشرق الجدید، الطبعة الثانية، ۱۹۹۷ م.
- ۱۶- المجلسی، الشیخ محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ هـ ۱۹۸۳ م، الجزء السابع عشر.